

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«الثالث خيار الشرط أعنى الثابت بسبب اشتراطه فى العقد، و لا خلاف فى صحّة هذا الشرط، و لا فى أنّه لا يتقدّر بحدّ عندنا، و نقلُ الإجماع عليه مستفيضٌ.»

قسم سوم: خيار شرط

سومین نوع از اقسام خیارات، خيار شرط است، که مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: مراد از خيار شرط یعنی خیاری که در معامله به سبب اشتراط متعاقدين ثابت می‌شود به خلاف خيار مجلس و حیوان که آن به اصل شرع ثابت بود و شارع قرار داده بود.

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: در اصل جعل چنین خیاری در معامله و در اینکه حدی از نظر کثرت ندارد، در نزد علمای امامیه اختلافی وجود ندارد، اما بین عامه از این جهت که آیا در خيار شرط از نظر کثرت حدی دارد یا نه؟ آیا یک کسی می‌تواند در معامله‌ای برای خودش ده سال خيار شرط قرار دهد یا نه؟ انظار مختلف وجود دارد.

پس در نزد علمای امامیه، خيار شرط هم صحیح است و هم اینکه از نظر قلّت و کثرت حد معینی ندارد و می‌توانند بگویند: دو روز، 20 روز و یا 20 سال و یا هر مقداری که بر آن توافق کردند.

ادله مشروعیت خيار شرط

حال ببینیم که دلیل مشروعیت خيار شرط چیست؟

1- اجماع

مرحوم شیخ(ره) فرموده‌اند: اولاً إجماع منقول داریم، که به صورت مستفیض برای ما نقل شده است، یعنی علمای متعدد بر مشروعیت خيار إدعای إجماع کرده‌اند.

2- اخبار عامه اعتبار شروط

دلیل دوم اخباری است که به صورت عمومی هر شرطی را تصحیح کرده‌اند و اخبار عامه‌ای که دلالت دارد بر اینکه متعاقدان، اگر شرطی را بین خودشان قرار دادند، باید به آن عمل کنند، مثل این روایت نبوی معروف که «المؤمنون عند شروطهم» یکی از مصادیق مسلم «شروطهم» شرط خیار است.

البته شیخ(ره) فرموده: این روایات عامه یک استثنایایی دارد، مثلاً در بعضی از آن روایات آمده که مگر آن شرطی که مخالف کتاب و سنت باشد، یا مگر آن شرطی که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند.

حتی در بعضی از روایات آمده که شرطی به درد می‌خورد که موافق قرآن باشد، که شیخ(ره) فرموده: بعداً می‌گوییم که: این روایتی که می‌گوید: آن شرطی به درد می‌خورد که موافق با قرآن باشد، مراد از موافقت عدم مخالفت است، یعنی مخالف نباشد، چون إجماع داریم بر اینکه در صحت شرط، موافقت با قرآن معتبر نیست، چون ممکن است شرطی شود که اصلاً در قرآن از آن ذکری به میان نیامده باشد.

ایشان فرموده: این بحث‌ها را بعداً خواهیم داشت، که در بحث شروط، شرایط صحت شرط را بیان می‌کنیم و شرط صحیح و واجب العمل را از شرط غیر صحیح و غیرواجب العمل جدا می‌کنیم، اما آنچه در اینجا می‌خواهیم بحث کنیم، بحث در احکام خیار شرط است.

عدم فرق در اتصال و انفصال زمان خیار از عقد

در اولین مسئله در اینجا دو مطلب را بیان کرده‌اند؛ مطلب اول این است که فرقی نیست که این خیار شرط متصل به عقد باشد یا منفصل از آن، مثلاً اگر بایع بگوید: این جنس را می‌فروشم به شرط اینکه از حین عقد تا ده روز خیار شرط داشته باشم، این خیار متصل بالعقد است.

اما صورت دوم این است که خیار منفصل از زمان عقد باشد، مثلاً امروز که روز یکشنبه است معامله کرده و می‌گویند: به شرط اینکه فردا را خیار شرط داشته باشیم، که زمان خیار شرط جدای از زمان عقد است، که شیخ(ره) فرموده: به نظر ما و در نزد امامیه فرقی بین اینها وجود ندارد.

دلیل این مسئله هم عموم «المؤمنون عند شروطهم» هست، که می‌گوید: مؤمنون باید به هر شرطی عمل کنند و شروط اعم است از شرط متصل به زمان عقد و یا شرط منفصل از عقد.

قول بعض شافعیه در مقابل

در مقابل این قول بعضی از شافعیه گفته‌اند که: در جایی که زمان خیار شرط منفصل از زمان عقد است، این درست نیست.

شیخ(ره) فرموده: شافعیه استدلالی کرده و گفته‌اند: اگر زمان خیار شرط جدای از عقد باشد، لازمه‌اش این است که عقد بعد از لزوم جائز شود، که این صحیح نیست و عکس این را داریم که عقدی بعد از جواز تبدیل به لزوم شود، اما عقدی که اول لازم باشد و سپس جائز گردد نداریم.

اگر بخواهیم خیار منفصل از زمان عقد را بپذیریم، لازمه‌اش این است که وقتی عقد خوانده شد، مثلاً روز یکشنبه عقد خوانده می‌شود و خیار را دوشنبه قرار دهیم، لازمه‌اش این است که یکشنبه معامله لازم باشد و طرفین حق به هم زدن معامله را ندارند، اما دوشنبه خیار باشد و معامله جائز شود.

مرحوم شیخ(ره) دو جواب از این دلیل شافعیه داده‌اند؛ جواب اول این است که مانعی از این معنا نمی‌بینیم، چه اشکالی دارد که عقدی بعد از لزوم جائز شود؟ لزوم و جواز - همان طور که قبلاً هم بیان شده - از احکام شرعی عقد است، لذا شارع همان طور که می‌تواند در اول حکم به جواز و بعد متأخراً حکم به لزوم کند، عکسش هم اشکالی ندارد که اول حکم به لزوم و بعد حکم به جواز کند.

اگر لزوم و جواز، دو امر واقعی و تکوینی بودند، انسان می‌توانست بگوید که: در امور تکوینی اول یک مرحله ضعیف است و بعد از آن به مرحله‌ی قوی تبدیل می‌شود، یعنی اول جائز و بعد لازم که این اشکالی ندارد، اما عکسش اشکال دارد، اما قبلاً هم گفتیم که: این مسئله از واضحات است، که لزوم و جواز از احکام شرعیه عقد هستند.

اشکال دوم نقضی است که مرحوم علامه(ره) بر شافعیه وارد کرده و فرموده: دو مورد داریم که در این دو مورد، عقد اول لازم و بعد جائز می‌شود؛ یکی در خیار تأخیر است و دوم در خیار رؤیت.

در خیار تأخیر بایع جنس را به مشتری می‌فروشد و مشتری جنس را نزد بایع می‌گذارد و می‌گوید: می‌روم تا ثمن را بیاورم و بعد از آنکه ثمن را آوردم، جنس را به من بده، اما مشتری تأخیر می‌کند، که گفته‌اند: اگر تا سه روز تأخیر کرد، از روز سوم بایع خیار دارد. لذا در این سه روز اول معامله لازم است و وقتی که روز سوم تمام شد، معامله جائز می‌شود.

در خیار رؤیت هم همین طور است که مشتری بعد از اینکه می‌بیند که این جنس، بر خلاف آن است که قبل از معامله مشاهده کرده بود، از زمانی که دید بر خلاف آن چیزی است که قبل از معامله رؤیت کرده، خیار رؤیت دارد، پس قبل از رؤیت معامله لازم است و وقتی که رؤیت کرد، خیار رؤیت دارد و جائز است.

پس نتیجه این شد که در خیار شرط فرقی نیست بین اینکه زماناً متصل به عقد و یا منفصل از آن باشد.

لزوم معلومیت مدت خیار

مطلب دیگر این است که در خیار شرط باید زمانش معین باشد، بنابراین اگر بر یک مدت مجهوله تراضی کنند و بگویند: این معامله را انجام می‌دهیم و تا زمان قدوم حاج خیار شرط داشته باشیم، شیخ(ره) فرموده: این باطل است.

البته این مثال مربوط به زمان مرحوم شیخ(ره) و قبل از آن بوده، که زمان قدوم حاج، زمان معینی نبوده است، اما حال که هم زمان رفتن و هم ساعت برگشتنشان دقیقاً معین است، دیگر این مثال در زمان ما قاعده‌ای ندارد، اما در زمان شیخ(ره) قدوم حاج معلوم نبوده، گاهی اوقات یک ماه زودتر و یا یک ماه دیرتر تأخیر داشته، که اگر خیارشان را معلق بر آن زمان کنند این باطل است.

بطلان عقد در صورت وجود شرط مجهول

حال آیا در اینجا خود شرط باطل است و یا علاوه بر اینکه شرط باطل است معامله هم باطل می‌شود؟ مرحوم شیخ(ره) فرموده: اگر مدت خیار شرط مجهول شد، علاوه بر اینکه جهالت در خود شرط وجود دارد، جهالت و غرر به معامله هم سرایت می‌کند و معامله غرری و مشمول «نهی النبی عن بیع الغرر» قرار می‌گیرد، لذا در موردی که مدت مجهول باشد، خود معامله هم غرری و

باطل است.

وقتی که به عرف و عقلاء مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که عرف و عقلاء نسبت به اموری تصامح دارند، مثلاً در معامله می‌گویند: مثلاً چند روز یا چند ساعت خیار داشته باشیم و برای جهالت ضرری را قائل نیستند، چه اشکالی دارد که در باب خیار شرط هم از تصامح عرفی تبعیت کنیم.

مرحوم شیخ(ره) فرموده: وقتی در احکام شارع تتبع کنیم، می‌بینیم که شارع در بعضی از موارد با تصامحات عرفیه و با عقلائیّه مخالفت کرده و در بعضی موارد که عرف تصامحی را می‌پذیرد، شارع آن را نمی‌پذیرد، بنابراین نتیجه می‌گیریم که در اینجا باید زمان معین و مشخص باشد، و لو عرف جهالت در خیار شرط را از باب تصامح بپذیرد.

شیخ(ره) فرموده: قرض اساسی شارع از جعل این ضوابط شرعیه در معاملات عدم وقوع نزاع در بین مردم است و شارع می‌خواهد قوانینی را جعل کند که در بین مردم نزاعی به وجود نیاید و اینکه می‌فرماید: باید زمان خیار معین و مشخص باشد، برای این است که گاهی اوقات در یک ساعت هم، در اینکه آیا خیار وجود دارد یا نه؟ بین مردم نزاع می‌شود، که شارع برای جلوگیری از این نزاع ضوابط و قواعدی را معین می‌کند، و لو اینکه عرف و مردم در آن موارد تصامحاتی داشته باشند.

مثلاً در باب خرید و فروش جنس شارع می‌گوید: اگر جنس کیلی است، باید به کیل معامله شود، اگر عددی است باید عددی باشد، اما عرف بین اینها فرق نمی‌گذارد و گاهی اوقات آنچه کیلی است را به عنوان عددی حساب می‌کند و آنچه عددی است را به عنوان کیلی، که این تصامحی است که عرف پذیرفته، اما شارع این را نمی‌پذیرد.

لذا نتیجه می‌گیریم که شارع در بعضی از موارد که عرف از باب تصامح اجازه‌ی جهالت می‌دهد، شارع اجازه نمی‌دهد و بعد شیخ(ره) این جمله مشهور را که از مرحوم کاشف الغطاء(ره) رسیده بیان کرده که دایره‌ی غرر در شرع اضیق از دایره‌ی غرر در عرف است، که مرادشان این است که عرف در بعض موارد غرر حکم به صحت می‌کند، اما شارع متعال در آن موارد حکم به بطلان می‌کند.

پس در این جمله که دایره غرر در شرع اضیق از دایره‌ی غرر در عرف است، این معنایش اضیق از حیث حکم است، اما مراد اضیقیت از حیث معنا نیست که بگوییم: معنای غرر در عرف اوسع از معنای غرر در شرع است، چون در تشخیص معنای غرر چاره‌ای جز مراجعه به عرف نداریم.

بنابراین نتیجه تا اینجا این می‌شود که اگر شرط و مدت خیار مجهول باشد، نظر شیخ(ره) این است که چهل در مدت خیار به معامله هم سرایت و آن را هم غرری می‌کند و لذا معامله باطل می‌شود.

مودی بر بطلان این معامله

بعد مؤیدی آورده و فرموده: در بیع سلم که بایع ثمن را الآن می‌گیرد و مبیع را بعداً تحویل می‌دهد، در آنجا روایاتی داریم بر اینکه در بیع سلم باید أجل معلوم باشد، مثلاً بگوید که: مبیع را 4 ماه دیگر می‌دهم و روایتی داریم که اگر بایع بگوید: مبیع را بعد از کوبیدن خرمن و یا بعد از درو کردن محصول می‌دهم این درست نیست، چون در زمان کوبیدن و درو کردن اختلاف به وجود می‌آید، که گاهی اوقات یک هفته دیر و زود می‌شود.

اگر بایع بیع سلمی انجام داده و بگوید: مبیع را زمان کوبیدن خرمن و یا زمان درو کردن محصول تحویل می‌دهم، در روایات

دارد که این معامله باطل است، این مؤید این است که جهل در مدت موجب بطلان معامله می‌شود.

تطبیق عبارت

«الثالث خيار الشرط»، قسم سوم خيار شرط است، «أعنى الثابت بسبب اشتراطه في العقد»، یعنی خیاری که به سبب اشتراط بایع یا مشتری در عقد به وجود می‌آید، «و لا خلاف في صحّة هذا الشرط»، خلافتی نیست در اینکه این شرط صحیح است، «و لا في أنّه لا يتقدّر بحدّ عندنا»، و خلافتی نیست در نزد امامیه در اینکه محدود به حد معینی نیست، که ظاهراً این عندنا فقط به این صورت دوم می‌خورد، که بعضی از عامه گفته‌اند: از حیث کثرت نمی‌شود زمان خیلی زیادی باشد، اما علمای امامیه می‌گویند: از حیث قلّت و کثرت حدی ندارد.

«و نقلُ الإجماع عليه مستفيضٌ»، یعنی إجماع منقول به خبر واحد بر این خيار شرط به حد استفاضه رسیده است، یعنی شاید 20 نفر از علمای درجه‌ی اول برای ما نقل إجماع کرده‌اند، «و الأصل فيه قبل ذلك: الأخبار العامّة المسوّغة لاشتراط كلّ شرطٍ إلّا ما استثنى»، مراد از اصل یعنی دلیل، که دلیل بر این خيار شرط، قبل از این إجماع اخبار عامه‌ای است که هر شرطی را تسويع و تجویز می‌کند، مگر آن چه را که استثناء شده است، «و الأخبار الخاصّة الواردة في بعض أفراد المسألة»، و اخبار خاصه‌ای که در بعضی از افراد مسئله وارد شده، که مراد از بعض افراد مسئله بیع خیاری است، که یکی از مصادیق خيار شرط است.

«فمن الاولى: الخبر المستفيض الذي لا يبعد دعوى تواتره: «إنّ المسلمين عند شروطهم»»، یعنی از اخبار عامه خبر مستفیضی است، که می‌توانیم در آن ادعای تواتر کنیم که «إنّ المسلمين عند شروطهم» که «عند...» را قبلاً و مکرراً معنا کردیم که کنایه از این است که وفا به شروطشان واجب است. «و زيد في صحيحة ابن سنان: «إلّا كلّ شرطٍ خالف كتاب الله فلا يجوز»، در صحیحه ابن سنان این جمله را اضافه دارد که شروطی که با قرآن مخالف است، که در این صورت جایز نیست، یعنی صحیح نیست، «و في وثيقة إسحاق بن عمار: «إلّا شرطاً حرّم حلالاً أو حلّلاً حراماً»»، و در وثیقه إسحاق بن عمار استثناء را این گونه بیان کرده که مگر شرطی که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند.

«نعم، في صحيحةٍ أُخرى لابن سنان: من اشترط شرطاً مخالفاً لكتاب الله فلا يجوز على الذي اشترط عليه»، بله در صحیحه دیگری از ابن سنان دو تعبیر آمده؛ که کسی که شرط مخالف کتاب بکند، بر مشروط علیه جایز نیست، یعنی واجب نیست که به آن عمل کند «و المسلمون عند شروطهم، فيما وافق كتاب الله»، و وفا در جایی واجب است که با قرآن موافق است.

آیا شرط هم باید مخالف قرآن نباشد و هم باید موافق باشد، یا اینکه همین مقدار که مخالف قرآن نباشد کافی است؟ که شیخ(ره) فرموده: «لكن المراد منه بقرينة المقابلة عدم المخالفة»، لکن مراد از وافق کتاب الله به قرینه‌ی مقابله با اول جمله، عدم مخالفت است، «للإجماع على عدم اعتبار موافقة الشرط لظاهر الكتاب»، برای اینکه إجماع داریم بر اینکه معتبر نیست که شرط با ظاهر قرآن موافق باشد، «و تمام الكلام في معنى هذه الأخبار و توضيح المراد من الاستثناء الوارد فيها يأتي في باب الشرط في ضمن العقد إن شاء الله تعالى»، که بحث در معنای این اخبار و توضیح مراد از این استثنایی که در این اخبار وارد شده، إن شاء الله در باب شروط می‌آید، «و المقصود هنا بيان أحكام الخيار المشترط في العقد»، و مقصود در اینجا بیان احکام خیاری است که در عقد شرط شده است، «و هي تظهر برسم مسائل:»، که این احکام در طی مسائلی بیان مسائل می‌گردد.

«مسألة لا فرق بين كون زمان الخيار متّصلاً بالعقد أو منفصلاً عنه»، در مسئله‌ی اولی دو مطلب را بیان کرده، اول اینکه فرق بین اینکه زمان خيار متصل به عقد باشد و یا منفصل از عقد نیست، «لعموم أدلّة الشرط»، چون عموم «المؤمنون عند شروطهم» می‌گوید: فرقی نمی‌کند که زمان خيار متصل باشد یا منفصل.

«قال في التذكرة: لو شرط خيار الغد صحّ عندنا»، علامه(ره) در تذکره فرموده: اگر خيار فردا را شرط کند، یعنی امروز معامله می‌کند و می‌گوید: فردا من خيار داشته باشم، این در نزد علمای امامیه صحیح است، «خلافاً للشافعي». اما شافعی خيار منفصل را قبول ندارد، «و استدللّ له في موضع آخر بلزوم صيرورة العقد جائزاً بعد اللزوم». علامه(ره) در جای دیگری از کتابش برای شافعی استدلال کرده به اینکه در این صورت لازم می‌آید که عقد بعد از لزوم جائز گردد و شافعی خواسته بگوید که: این معهود از شرع نیست که عقدی که از اول لازم و غیر قابل به هم زدن است، بعد جائز شود.

از این استدلال دو جواب داده شده است؛ «و ردّ بعدم المانع من ذلك»، اولاً چه مانعی هست از اینکه اول لازم باشد و بعد جائز گردد، البته با توضیحی که عرض کردیم که لزوم و جواز از احکام شرعیه‌ای است که بر عقد عارض می‌شود و از امور تکوینیه و حتی از مقتضیات ذاتی عقد هم نیست.

«مع أنّه كما في التذكرة منتقضٌ بخيار التأخير و خيار الرؤية.»، جواب دوم از استدلال این است که این دو نقض دارد، یکی در خيار تأخیر و دیگری در خيار رؤیت که از خارج توضیح دادیم.

«نعم، يشترط تعيين المدّة»، بله شرط است که مدت را تعیین کنند، «فلو تراضيا على مدّة مجهولة كقدوم الحاجّ بطل بلا خلاف»، لذا اگر بر یک مدت مجهوله، مثل قدوم حاج تراضی پیدا کنند، بدون هیچ خلاقی باطل است، «بل حکى الإجماع عليه صريحاً»، بلکه به صراحت اجماع بر آن حکایت شده است، «لصيرورة المعاملة بذلك غررية»، چون خود معامله، با این شرط مجهول غرری می‌شود.

چیزی که از کلام شیخ(ره) استفاده می‌شود این است که در شرطی که فساد شرط از باب جهالت باشد، این فساد حتماً به خود معامله هم سرایت می‌کند و معامله را مجهول و غرری می‌کند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) و لو اینکه در موارد دیگر بگوییم که: شرط فاسد مفسد نیست، اما شیخ(ره) می‌فرماید که: در این مورد، که فساد شرط از جهت جهالت شرط باشد، مسلماً مفسد است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) در ظاهر معلوم است، ولی واقعاً مجهول است، مثلاً اگر به شما بگوییم که: این کتاب را به شما به هزار تومان می‌فروشم، به شرط اینکه چند روز به این آقا درس بدهید، که این چند روز مجهول است و چون «للشرط قسط من الثمن»، وقتی که شرط مجهول شد، در واقع نمی‌توانید بگویید که: کتابتان را به هزار تومان فروختید، بلکه ثمن معامله مجهول می‌شود، ولو اینکه آن را در ظاهر معین کردید. البته این مطلبی است که از کلام شیخ(ره) استفاده می‌شود، ولی بعضی از بزرگان این را قبول ندارند.

این «و لا عبرة...» جواب از یک اشکال مقدر است که در مثل قدوم حاج، اگر سراغ عرف برویم، عرف در آن مسامحه می‌کند، که شیخ(ره) در جواب فرموده: «و لا عبرة بمسامحة العرف في بعض المقامات و إقدام العقلاء عليه أحياناً»، اگر عرف در آن مسامحه می‌کند و یا عقلاء بر آن اقدام می‌کنند این معتبر نیست، «فإنّ المستفاد من تتبّع أحكام المعاملات عدم رضا الشارع بذلك»، برای اینکه مستفاد از تتبع احکام معاملات این است که شارع رضایت به این مسامحات عرفیه ندارد، «إذ كثيراً ما يتفق التشاح في مثل الساعة و الساعتين من زمان الخيار فضلاً عن اليوم و اليومين»، برای اینکه شارع نمی‌خواهد تشاح و نزاع به وجود بیاید، در حالی که كثيراً ما در مثل یک ساعت و دو ساعت از زمان خيار، تا چه رسد به یک روز و دو روز تشاح و نزاع اتفاق می‌افتد.

«و بالجملة، فالغرر لا ينتفى بمسامحة الناس في غير زمان الحاجة إلى المداقة»، غرر به سبب مسامحه مردم و عرف، در جایی که

احتیاج به مذاقه ندارند، منتفی نمی‌شود.

البته مواردی است که مردم هم احتیاج به دقت دارند، مثلاً در خرید و فروش طلا خیلی دقت می‌کنند و مسامحه نمی‌کنند، اما در مواردی هم احتیاج به مذاقه نمی‌بینند، مثل اینکه می‌گوید: الآن خانه را می‌فروشیم و می‌گوییم که: تا زمان قدوم حاج خیار شرع داشته باشیم، که در این گونه موارد هم که مردم مسامحه می‌کنند، غرر منتفی نمی‌شود.

«وإلا لم يكن بيع الجزاف»، و الا بیع جزاء، یعنی بیع تخمینی، که مثلاً دستش را زیر عدس برده و یک مشت به عنوان یک کیلو برمی‌دارد و می‌گوید که این تخمیناً یک کیلو است، که این باطل است، «و ما تعذر تسليمه»، و یا بیع مبیعی که تسلیم آن متعذر است، «و الثمن المحتمل للتفاوت القليل»، و یا ثمنی که از احتمال تفاوت کمی در آن است، «و غير ذلك من الجهالات غرراً»، یعنی اینها نباید غرر باشند، «لتسامح الناس في غير مقام الحاجة إلى المداقة في أكثر الجهالات»، چون مردم مسامحه می‌کنند.

شیخ(ره) فرموده: در جایی که مردم مسامحه می‌کنند، در ذهن شما نباید که غرر منتفی است، بلکه غرر هست، اما مردم به این غرر اعتنایی نمی‌کنند، لذا باید حکم غرر را از نظر شرعی بیاوریم که هر جایی که غرر باشد باطل است.

«و لعلّ هذا مراد بعض الأساطين من قوله: «إنّ دائرة الغرر في الشرع أضيق من دائرته في العرف»»، «هذا» یعنی اینکه در جایی هم که مردم مسامحه می‌کنند، غرر منتفی نیست، چه بسا همین مراد کاشف الغطاء باشد که فرموده: دایره‌ی غرر در شرع، اضیق از دایره‌ی غرر در عرف است. در این اضیق ظاهر عبارت این است که خواسته روی اضیق و اوسع موضوعی بیاورد، اما شیخ(ره) فرموده: مراد کاشف الغطاء اضیق حکمی است و دایره‌ی غرر در شرع اضیق است یعنی اضیق از حیث حکم است، یعنی در مواردی که هم عرف و هم شارع می‌گویند: غرر است، عرف حکم به صحت می‌کند، اما شارع حکم به بطلان می‌کند.

«وإلا فالغرر لفظ لا يرجع في معناه إلا إلى العرف»، یعنی اگر بخواهیم اضیق حکمی نگوییم، غرر یک لفظی است که در معنای آن تنها باید به عرف مراجعه کنیم، برای اینکه شارع برای غرر یک معنای شرعی و حقیقت شرعیه ندارد.

«نعم الجهالة التي لا يرجع الأمر معها غالباً إلى التشاح بحيث يكون النادر كالمعدوم لا تعدّ غرراً»، این «نعم» به اصل مطلب می‌خورد که تا اینجا گفتیم که: مدت باید معین باشد، حال فرموده: بله در جهالتی که امر آن غالباً به تشاح و نزاع منجر نشود، یعنی جهالت خیلی مختصری که به گونه‌ای باشد که نادر كالمعدوم باشد، این غرر شمرده نمی‌شود، «كتفاوت المكاييل و الموازين»، مثلاً اگر یک کیلو گندم را روی این ترازو کیل کنید و بعد همین را روی ترازوی دیگر کیل کنید مختصری کم و زیاد می‌شود، که عرف به این اعتنا نمی‌کند و نادر كالمعدوم است که اشکالی هم ندارد.

«و يشير إلى ما ذكرنا الأخبار الدالة على اعتبار كون السلم إلى أجل معلوم»، «ما ذكرنا» یعنی اینکه گفتیم که: شرط مجهول موجب غرری بودن معامله می‌شود و معامله را هم باطل می‌کند، که به این مطلب، اخبار دال بر اعتبار معلومیت اجل در بیع سلم اشاره دارد.

در بیع سلم باید سلم تا یک مدت معین باشد، «و خصوص مؤثقة غياث: «لا بأس بالسلم في كيل معلوم إلى أجل معلوم»، و خصوص مؤثقة غياث که فرمودند: بیع سلم در کیل معلوم و تا أجل معلوم هیچ اشکالی ندارد، «لا يسلم إلى دياس أو إلى حصاد»، دیاس یعنی کوبیدن خرمن و حصاد یعنی درو کردن محصول، که در روایت دارد که سلم تا زمان دیاس یا حصاد واقع نمی‌شود، «مع أنّ التأجيل إلى الدياس و الحصاد و شبههما فوق حدّ الإحصاء بين العقلاء الجاهلين بالشرع»، در حالی که تأجیل تا چنین زمان‌هایی در بین عقلاء جاهل به شرع فراوان و فوق حد احصاء هست.

تا اینجا شیخ فرمودند که مدت مجهوله چون باعث غرری بودن معامله می‌شود، لذا معامله باطل است، صاحب جواهر(ره) هم

دلیل دیگری آورده که این را إن شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين